

# گوش دادن به «دانش زندگی»:

## مسیر جدید پژوهشی در تحقیقات فقر\*

میکال کرومر - نهوو

ترجمه دکتر هرمز همایون پور

این مقاله می‌پردازد به مسیر جدید پژوهشی در تحقیقات فقر، که دانش مردمانی را که در فقر زندگی می‌کنند بر می‌رسد. مقاله، شامل مرور سه تحقیق در امریکا و خاورمیانه و اروپاست که «دانش» یا آگاهی مردم فقیر را نسبت به وجوه مختلف زندگی خود بررسی می‌کند. سپس، از طریق این نمونه‌ها، مشارکت بالقوه «دانش زندگی» و ابستگان به برنامه‌های رفاهی از جهت تأثیر بر سیاست رفاهی تحلیل می‌شود. این گونه آگاهی و دانش، پیشفرض‌های معمول درباره راههای تطبیق مردم با سختی‌ها و نیز ترتیبات رایج ارائه مساعدت به آنها را به معارضه می‌کشد. مقاله‌ای در باب راههایی که «دانش زندگی» را از جهات فوق باید شناخت، بررسی کرد، و دید که چگونه می‌تواند به شکل‌گیری سیاست اجتماعی کمک کند.

ما کشف کردیم که موضوع اصلی این نیست که به مردم فرصت دهیم تا صدایشان شنیده شود، بلکه باز کردن گوشه‌های خودمان است. ماجرا بر سر قدرت دادن به فقیران نیست، بلکه هماهنگ کردن شهروندان و نهادهاست که اهمیت دارد (تاردیو، ۱۹۹۹: ۱۷۵۹).

---

\* Michal Krumer-Nevo, "Listening to "life knowledge": a new research direction in poverty studies," *International Journal of Social Welfare*, Vol. 14, No. 2, April 2005.

در ایامی نه چندان دور، حکایت زندگی مردمان فقیر را سیاستگذاران و پژوهشگران غالباً به مثابه داستانهایی که می‌تواند نمک آغازین یک مقاله یا سخنرانی باشد تلقی می‌کردند، نه به مثابه منبعی برای آگاهی از فضا و نیروهای اجتماعی، و نیز منبعی برای طراحی سیاستها. بیشتر آگاهی‌هایی که در تنظیم سیاست اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، آماری، دانشگاهی و «عینی» است. این امر، بخصوص نسبت به سیاستهای ناظر بر جماعات حاشیه‌ای، نظیر دریافت‌کنندگان مقرری حداقل درآمد، مصداق دارد.

مقاله حاضر، با اشاره به مسیر تازه‌ای که در تحقیقات فقر پیدا شده است، آگاهی مردم فقیر را از وضعیت زندگی خود بررسی می‌کند و پیشفرض‌های قبلی یا موجود را به معارضه می‌کشد؛ این آگاهی را می‌توان «دانش زندگی» نام داد. بررسی و تحلیل «دانش زندگی» مردمانی که در فقر زندگی می‌کنند، از دهه ۱۹۹۰ به بعد اهمیت یافته است (برسفورد و ترنر، ۱۹۹۷؛ برسفورد، گرین، لیستر و وودارد، ۱۹۹۹؛ هالمن، ۱۹۹۸). برخی از این تحقیقات را با عنوان «صدای فقیران» طبقه‌بندی کرده‌اند، زیرا به ثبت دیدگاه‌های مردم فقیر درباره زندگی واقعی آنها، راهها و راهبردهایشان و باورها و آمالشان اختصاص دارد (نارایان، چیمبرز، شاه و پیتس، ۲۰۰۰؛ نارایان، پاتل، شافت. رادماچر و کوخ - شولند، ۲۰۰۰؛ نارایان و پیتس، ۲۰۰۱).

نتایج این بررسی‌ها حکایت از این احتمال دارد که داده‌های آماری، که از لحاظ سطوح و نسبتهای فقر معمولاً بر آنها تکیه می‌کنیم، می‌تواند واقعیت را دگرگون جلوه دهد و گمراه‌کننده باشد. واقعیت، به گونه‌ای که از زبان خود مردم بیان شود، «کلاً با آنچه داده‌های آماری خشک القا می‌کنند تفاوت دارد» (ادین ولاین، ۱۹۹۷).

همان‌طور که تاردیو، عضو «نهضت بین‌المللی ATD جهان چهارم»<sup>۱</sup>، یک سازمان داوطلبانه حقوق بشر، بیان کرده و در سرآغاز این مقاله آمده است، «باز کردن گوش‌هایمان» برای انسانی کردن رابطه شهروندها و نهادها، از جمله در پژوهش و سیاستگذاری، اهمیت حیاتی دارد. پرهیز و حتی انکار موجودیت دانش زندگی از طرف محققان، سیاستگذاران و عامه مردم، وقتی جلب نظر می‌کند که ببینیم زمانی که چنین «گوش‌دادنی» مطرح شود چه حاصل خواهد شد.

1. The International Movement ATD Fourth World

ATD = aide a toute détresse (فرانسسه)، و Aid in Total Distress (انگلیسی). - م.

این مقاله، سه نمونه از بررسی‌هایی را که وقف گوش دادن به دانش زندگی فقیران بوده است، در امریکا و اروپا و خاورمیانه، معرفی می‌کند. اولی، بررسی چگونگی همکاری مردمانی که در فقر زندگی می‌کنند با دانشگاهیان است برای ایجاد نوعی دانش زندگی مشترک. دومی، می‌پردازد به این امر که زنان دریافت‌کننده مقرری درآمد چگونه یاری می‌شوند. و سومی، بررسی‌هایی را می‌سنجد که وقف روشن کردن راهها و راهبردهای مقابله با فقر بوده‌اند. در بخش نتیجه‌گیری، در باب گام‌هایی بحث خواهیم کرد که باید پیموده شود تا دانش زندگی مردمان فقیر را دریابیم و ببینیم که این دانش چه بخت بالقوه‌ای برای هموار کردن راه در جهت درک روندهای اجتماعی و نیز پایه‌گذاری تغییرات اجتماعی دارد.

## دانش زندگی

«دانش زندگی» حوزه انحصاری مردمانی که در فقر زندگی می‌کنند، نیست. دانشی است که از «کوچه و خیابان» می‌آید و محمل آن تجربه‌های «طبیعی» روزمره است. چنین دانشی محصول تجربه‌ها و مقابله‌جویی‌های بی‌پایانی است که افکار و باورها و دیدگاه‌های افراد را نسبت به خود و دیگران شکل می‌دهد. در این معنا، منبع آن را نمی‌توان دقیقاً شناخت. معمولاً این‌طور تصور می‌شود که مردمان فقیر، اگر اساساً دانشی داشته باشند، بصیرت و آگاهی آنها محدود، ناقص و کاملاً شخصی است. چون آنها فاقد تحصیلات رسمی هستند. غالباً به غلط چنین تصور می‌شود که از هم‌تایان مدرسه‌دیده خود آگاهی و دانش کمتری دارند. به‌علاوه، فرض بر این است که شیوه زندگی آنها خود مؤید چنین تصویری است، و بر آموزش اندک و مهارت‌های انتزاعی آنها گواهی می‌دهد.

تا همین اواخر، تلقی پژوهشگران از مردمان فقیر به طور عمده به این شکل بود که آنها را شیء<sup>۱</sup> می‌پنداشتند، و به جای صحبت با آنها و، بنابراین، آموختن از آنها، فقط درباره آنها سخن می‌گفتند. این نحوه برخورد با داده‌ها، نوعی دانش غریبه یا نامربوط ایجاد می‌کرد؛ برای مثال، دانشی بود که به بیگانگی اعضای فقیر جامعه با مابقی اعضای آن جامعه شدت می‌بخشید.

1. object

اما توسعه و پیشرفت نظریه‌های انتقادی<sup>۱</sup>، و نیز برآمدن روشهای<sup>۲</sup> کیفی و مشارکتی<sup>۳</sup>، بر کارهای پژوهشی تأثیر کرده و این پژوهشها را به سوی شناختن و تصدیق اهمیت گوش دادن به دانش زندگی فقیران سوق داده است. اطلاعاتی که بدین ترتیب به دست می‌آید، مشارکتی بالقوه و یگانه با بدنه کلی دانش است، زیرا منعکس‌کننده دیدگاههای مردمی است که در حواشی جامعه به سر می‌برند اما دیدگاههای خویش را درباره زندگی خود و جامعه و نهادهای پایه‌ای<sup>۴</sup> آن دارا هستند. نظریه انتقادی بر این قیاس<sup>۵</sup> مبتنی است که دانش علمی معرف و وضعیات قدرت اجتماعی است (هوکس، ۱۹۸۱؛ هاو، ۱۹۹۴؛ ایفه، ۱۹۹۷؛ روزناتو، ۱۹۹۲). بنابراین، کاملاً طبیعی و منطقی است که چنین دانشی بر نقص‌ها و کوتاهی‌هایی تکیه کند که از سوی مردمانی که در حواشی جامعه زندگی می‌کنند، متظاهر می‌شود. اما، در عین حال، مردمان فقیر بسا که نسبت به کمبودهای موجود در نهادهای اجتماعی بصیرت بیشتری داشته باشند. علاوه بر این، برخلاف دانش علمی که هدفش توضیح است، دانش زندگی معطوف به حرکت و عمل<sup>۶</sup> است. سه نمونه زیر، مبنایی برای بحث در باب این مسیر پژوهشی جدید عرضه می‌کند.

### نمونه ۱. همکاری مردمان فقیر با دانشگاهیان در خلق دانش مشترک - نهضت بین‌المللی ATD دنیای چهارم

«نهضت بین‌المللی ATD دنیای چهارم»، یک سازمان داوطلبانه بین‌المللی حقوق بشر است که با مشارکت مردمان فقیر فعالیت می‌کند، از تلاشهای آنها برای غلبه بر محرومیت و مطرودیت اجتماعی حمایت می‌ورزد و می‌کوشد در ایجاد یا توسعه یک جامعه فراگیر و شامل<sup>۷</sup> نقشی فعال بازی کند. این سازمان در ۲۸ کشور و در تمام قاره‌ها حضور دارد، و همین امر باعث شده در مقولاتی چون فقر و حقوق بشر از دیدگاه و چشم‌اندازی بین‌المللی برخوردار باشد.

این نهضت، در یک اردوگاه اضطراری که برای اسکان خانواده‌های فاقد مسکن در سال ۱۹۵۷ به دست یک کشیش کاتولیک در حومه پاریس برپا شده بود، بنیان گرفت. ژوزف ورسینسکی<sup>۸</sup>، یا همان کشیش، که خود در فقر و فاقه شدید پرورش یافته بود، در خانواده‌های ساکن اردوگاه

- |                         |                  |                                  |
|-------------------------|------------------|----------------------------------|
| 1. critical theories    | 2. methodologies | 3. qualitative and participatory |
| 4. primary institutions | 5. premise       | 6. action                        |
| 7. inclusive society    |                  |                                  |
| 8. Joseph Wresinsky     |                  |                                  |

همان افسردگی و شرمی را می‌دید که خود در خانواده‌اش به جان احساس کرده بود. برخلاف اصطلاح «جهان سوم»، که مکان‌های فقر را در کشورهای دورافتاده و دور از چشم معرفی می‌کند، اصطلاح «ATD»، یا «دنیای چهارم» وضع شد تا به مردمان فقیر، در هر جای جهان که زندگی می‌کنند، و از جمله در کشورهای توسعه‌یافته، یعنی دنیای فراوانی و ثروت، اشاره داشته باشد. خانواده‌های فقیر به مثابه یک «ملت» تصور می‌شوند، موجودیتی جمعی با هویتی مشخص (و، لزوماً، با دانش، انتظارات و قدرت)، که برای تحقق حقوق مدنی و اجتماعی خود مبارزه می‌کند. (توصیفی عمیق از نهضت ATD دنیای چهارم را می‌توان در روزنفلد، ۱۹۸۹، و روزنفلد و تاردیو، ۲۰۰۰، ملاحظه کرد.)

«وارد کردن دانش زندگی مردمان فقیر به فضای دانشگاهی»، یکی از هدفهای طرح وابسته به نهضت ATD دنیای چهارم است، که با همکاری دانشگاه‌های فرانسه و بلژیک به اجرا درآمد. این طرح مدت دو سال (۱۹۹۸ - ۱۹۹۶) طول کشید و نمونه‌ای جالب توجه از همکاری مردمان فقیر و دانشگاهیان بود. مبانی اولیه طرح، از تفاوتی که تصور می‌شد بین سه نوع دانش ناظر بر فقر وجود دارد، شکل گرفت: دانش آنهایی که در فقر زندگی می‌کنند، که «دانش زندگی» است؛ دانش کارشناسان و متخصصان که در چارچوبی معین برای مبارزه با فقر فعالیت می‌کنند (اما خود آنها فقیر نیستند)، که «دانش عملی» است؛ و «دانش دانشگاهی» که در دانشگاه‌ها وجود دارد، و محصول پژوهش‌های انجام‌شده درباره وضعیت زندگی فقیران است.

در این طرح، افرادی از فرانسه و بلژیک مشارکت داشتند - که ضمناً معرف سه نوع دانش فوق‌الذکر بودند: ۱۵ نفر از افراد بالغ دارای تجربه زندگی در فقر، افرادی که در طول سالها در فعالیتهای گوناگون نهضت شرکت کرده بودند؛ ۵ نفر داوطلب دائمی از نهضت ATD دنیای چهارم که معرف «دانش عملی» بودند؛ و ۱۲ دانشگاهی از دانشگاه‌های فرانسه و بلژیک که از رشته‌های مختلف بودند: حقوق، اقتصاد، آموزش، پزشکی، فیزیک، جرم‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی.

مشارکت‌کنندگان به پنج گروه تقسیم شدند تا هر یک به موضوعی خاص بپردازد: «خانواده»، «دانش»، «مشارکت سیاسی»، «تاریخ» و «کار و فعالیت انسانی». تمام گروه‌ها از نظر ترکیب افراد شباهت داشت، و در هر گروه نمایندگان آگاه از «دانش زندگی»، «دانش عملی» و «دانش دانشگاهی» حضور داشتند. آنها مباحث خود را خلاصه کرده و به اتفاق در کتابی به رشته تحریر درآوردند.<sup>۱</sup>

1. Groupe de Recherche Quart Monde-Universite, 1999.

در اینجا مایلیم یافته‌های دو گروه از این گروهها را خلاصه کنیم: گروهی که به «خانواده» پرداخت و گروهی که درباره «دانش» تحقیق کرد.

گروه خانواده. این گروه بر مفاهیم «زمان»<sup>۱</sup> و «پروژه خانواده»<sup>۲</sup> متمرکز بود. انگیزه انتخاب مفهوم زمان برای بحث و تفکر مشترک از این احساس سرچشمه می‌گرفت که بین تصویری که خانواده‌های فقیر از مفهوم زمان دارند و همین تصور در نهادهای اجتماعی، تفاوت وجود دارد. دیوانسالاری حاکم بر نهادهای اجتماعی، زمان را به دورانهایی معین یا از پیش تعیین شده تقسیم می‌کند، در صورتی که تجربه زمان نزد خانواده‌های فقیر حالتی پویا و متغیر<sup>۳</sup> دارد. می‌تواند نامنظم و آشفته، عاجل، بحرانی یا تکرارشونده باشد، یعنی خود را به شکل دورانی تکرار کند، یا به تجربه‌ای از هستی «بی‌وقفه»<sup>۴</sup> تبدیل شود، دوره‌ای طولانی و ایستا از زمان که هیچ چیزی در آن به وقوع نمی‌پیوندد.

تجربه زمان به طور عمده وقتی تغییر می‌کند که در معرض خطر یا تهدیدی بیرونی نظیر جدا کردن فرزندان از خانواده‌های آنها واقع شود: زمان، وقتی که رأی قاضی درباره جدا کردن فرزندان مورد انتظار بوده است، یا زمان، وقتی که فرزندان در جایی بیرون از خانه قرار دارند، و زمان «مرده» تلقی می‌شود، اوقاتی است که فاقد حیات و هرگونه اقدام یا عمل است.

گروهی که در باب این موضوع بحث می‌کرد، مفهوم «پروژه خانواده» را پیشنهاد کرد تا توضیح‌دهنده تجربه‌های بسیاری از خانواده‌ها، به صورتی که خود آنها تعریف می‌کنند، باشد: «پروژه خانواده» به سادگی مبین زندگی کردن آنها با یکدیگر، به مثابه یک خانواده است. مردمانی که در فقر زندگی می‌کنند، معمولاً این احساس را دارند که پرورش فرزندان محمل آنها برای جنگیدن با سرنوشت کودکان است - پرورش نسلی جدید که سرنوشتش بهتر از گذشتگان خواهد بود. اما فقیران نیاز به شناخته شدن و حمایت اجتماعی دارند تا بتوانند در این پروژه خود موفق شوند.

گروه دانش. گروهی که درباره موضوع دانش بحث می‌کرد به این پرسش پرداخت: آیا دانش می‌تواند رهایی‌بخش باشد؟ و اگر چنین است، تحت چه شرایطی؟ اعضای گروه استدلال می‌کردند که وقتی دانش می‌تواند رهایی‌بخش باشد که نخست خود را رها و آزاد کرده باشد. دانش

1. time

2. "the family project"

3. dynamic and changing

4. "stuck"

رهایی بخش دانشی است که با مبادله افکار و موارد تعارض همراه باشد و بین مردم و برداشتهای آنها ایجاد رابطه کند. نتیجه گیری گروه این بود که دانشی که قادر به ایجاد تغییر باشد، از یک سو، دانش نظری - دانشگاهی نیست و، از سوی دیگر، دانشی نیست که از تجربه زندگی حاصل شده باشد. برای ایجاد تغییر، تصویر و تصویری باید که، از این دو نوع دانش، تعصب و جزماندیشی کمتری داشته باشد و، در نتیجه، بتواند بین این دو پل بزند و رابطه برقرار کند. دانش مورد نظر، دانش «متعامل»<sup>۱</sup> است؛ دانشی که حاصل گفت و گو و ارتباط بین سه نوع دانش پیش گفته باشد.

## نمونه ۲. زنان دریافت کننده مقرری درآمد چگونه یاری می شوند

دو تحقیق، که بررسی می کردند چگونه به زنان فقیر کمک می شود، بر غنای دانش آکادمیک و پژوهشهای اجتماعی در باب برنامه هایی که زنان را به مزایای رفاهی متکی می کنند، افزوده اند. افکار عمومی در برخی کشورها غالباً مدعی است که زنانی که با تکیه بر مقرری های تأمین درآمد زندگی می کنند، خاصه آنهایی که دستخوش پریشانی بلندمدت و چندوجهی هستند، انگیزه ای برای کار ندارند. این دیدگاه را در روزنامه ها هم وقتی که درباره آمارهای فقر و عدم اشتغال گزارش می دهند، می توان مشاهده کرد. تأکید این دیدگاه «فرهنگی» بر فقدان انگیزه برای کار است، و نه بر عواملی چون نداشتن مهارتهای حرفه ای یا نبود حمایت اجتماعی. این باور کمابیش عمومی، نقطه قوت و اعتبار خود را از پژوهشهایی نظیر تحقیق مورای (۱۹۹۴) می گیرد و بر سیاستگذاری ها نیز تأثیری چشمگیر دارد. در صورتی که پژوهشگرانی که از منطق ساختاری پیروی می کنند بر این نظرند که انگیزه فقیران برای کار کمتر از سایر بخشهای جامعه نیست، و کار نکردن آنها از نظام اجتماعی - اقتصادی سرچشمه می گیرد (گودوین، ۱۹۷۲، ۱۹۸۳؛ جوردن، جیمز، کی و ردلی، ۱۹۹۲؛ کمپسن، ۱۹۹۶).

بنا به دیدگاه فرهنگی، برای آنکه زنان فقیر را بتوان به نیروی کار وارد کرد، باید مقرری های آنها قطع شود؛ بنا به دیدگاه ساختاری، زنان وقتی به کار مشغول می شوند که امکانات مناسب برای مراقبت از کودکان، آموزش حرفه ای و سایر حمایتها برای آنها تأمین شود. بررسی جالبی که در این باب صورت گرفته، از آن گوردون و الیاف (۱۹۹۵) است، که به بررسی موفقیت یک برنامه آزمایشی اجرا شده از سوی یکی از مؤسسات بیمه ملی می پردازد.

1. interactive

هدف این برنامه، تشویق مادران مجرد به ورود در اشتغال بود، و برای تحقق این منظور، به آنها آموزشهای حرفه‌ای عرضه می‌کرد بی‌آنکه مقرری‌های آنان را قطع کند. برنامه‌ی بازتوانی حرفه‌ای شامل این مراحل بود: اسکان زنان، انتخاب آموزشهای مناسب برای یکایک زنان، تماس با سازمانها و نهادهای محلی و کمک به زنان برای یافتن شغل پس از اتمام دوره‌های آموزش حرفه‌ای. ارزیابی غایی برنامه شامل مقایسه گروههای منتخبی بود که آموزش حرفه‌ای ندیده بودند اما ویژگیهای جمعیتی همانندی با گروههای آموزش دیده داشتند.

وضعیت اجتماعی - اقتصادی زنانی که در طرح فوق مشارکت داشتند، «در شمار بدترین شرایط بود». گوردون و الیاف متوجه شدند که وقتی به زنان مزبور فرصت مشارکت در طرح داده می‌شود، «با هیجان زیاد واکنش نشان می‌دهند». این واکنش‌ها بسیار چشمگیر بود. زنان خوشحال بودند که مؤسسه‌ای رسمی به وضع آنها علاقه‌مندی نشان می‌دهد. آنها احساسات خود را با عبارتهایی چون «پرتوی نورانی» یا «بهترین چیزی که تاکنون برای من اتفاق افتاده است» بیان می‌کردند (گوردون و الیاف، ۱۹۹۵: ۵۳ - ۵۴).

مشارکت در برنامه سطحی بالا داشت (حدود ۶۰ درصد). در مقایسه با گروه کنترل روشن شد که درصد زنان دریافت‌کننده حمایت درامدی در هر دو گروه با گذشت زمان کاهش یافته، اما درصد زنان دریافت‌کننده مزایای رفاهی در گروه آزمایشی از گروه کنترل کمتر است. درصد زنان دریافت‌کننده درآمد مکمل<sup>۱</sup> (کار به ازای دستمزدهای پایین) نیز در گروه آزمایشی بالاتر بود. درصد زنانی که پس از اتمام طرح به یافتن کار موفق شدند، در گروه آزمایش بالاتر بود، و آنها در مشاغلی به کار پرداختند که حرفه‌ای تر بود.

این طرح از این لحاظ یگانه بود که چارچوبی برای تلاشی ژرف در جهت نوتوانی مردم پدید آورد، در صورتی که این مردم قبل از آن نوعاً فاقد چنین فرصتی بودند. زنانی که عادت داشتند از حمایت مالی اندکی که فقط به آنها امکان زندگی بخور نمیری را می‌داد برخوردار شوند، اکنون از لحاظ وجوه اقتصادی و نیز فردی - اجتماعی حیات خود از همان مساعدتهای رسمی و حرفه‌ای خاص زنان بیوه و از کارافتاده بهره‌مند می‌شوند.

طرح مورد بحث از دو فرض سرچشمه می‌گرفت: (۱) فرد می‌تواند از طریق بازتوانی از چنگ محدودیتهای نامطلوب زندگی فرار کند، گزینه‌ای که دریچه‌هایی تازه برمی‌گشاید؛ و (۲) زنان



مایل هستند، صرف نظر از تداوم یا عدم تداوم مزایای پرداختی به آنها، برای بهبود وضعیت اقتصادی خود کار کنند. این دو فرض، به هیچ وجه جزئی و بی اهمیت نیست: برعکس، با اعتمادی که به توانایی و آرزوهای زنان نشان می دهند و این اعتماد را جایگزین بدبینی و سوءظن نسبت به انگیزه های آنها می کنند، مظهر برخورد و رهیافتی انسانی اند که خلاقه بودن خود را اثبات کرده است. تحقیقی دیگر بر این پایه استدلال می کند که فقیران حداکثر بهره را از کمکهای عینی و ملموس<sup>۱</sup> می برند؛ کمکهایی که نیازهای اساسی<sup>۲</sup> آنها را برطرف کند. این معنا از سلسله مراتب نیازهای مازلو سرچشمه می گیرد، که افراد دارای نیازهای اساسی را به مثابه کسانی که به نیازهای انسانی «والا تر»، نظیر عشق و خود - شکوفایی<sup>۳</sup>، علاقه ای ندارند تصویر می کند (مازلو، ۱۹۷۰). بنابراین افرادی که در فقر زندگی می کنند، قادر به استفاده از برنامه های مداخله گرانه پیچیده نیستند، بلکه فقط می توانند به برنامه هایی که به نیازهای خیلی اساسی، و به طور عمده عینی و محسوس، سروکار دارد پردازند. اما تحقیق مورد اشاره در این مقاله (کرومر - نورو، ۲۰۰۳a)، که روایت های شخصی زنان فقیر مشارکت کننده در این طرح موفق گروه - درمانی<sup>۴</sup> را بررسی می کند، به سه الگوی دریافت مساعدت می رسد. اول، الگوی متقاضی شدن<sup>۵</sup> است، که زنان از آن به مثابه فرصتی برای آرامش اعصاب<sup>۶</sup>، فرار یا یافتن یک پناهگاه استقبال می کنند. دوم، الگوی قدرت یابی<sup>۷</sup> یا احساس اختیار است، که زنان از دریافت مساعدت به مثابه فرصتی برای آموختن، پذیرفته شدن و قدرت گرفتن بهره می گیرند. و سوم، الگوی تجدید سرنوشت<sup>۸</sup> است، که زنان از مساعدتها به مثابه فرصتی برای نوسازی خود - آگاهی خویش استفاده می کنند. صرف وجود سه الگو برای کمک نشان می دهد که توانایی زنان برای کمک گرفتن یکسان نیست، و هر زن نیازهای خود را به شکلی مختلف می بیند و معرفی می کند. الگوهای دریافت مساعدت، از تفاوت های «عینی»<sup>۹</sup> شرایط فلاکت بار و پریشانی آور - فقر، مسکن های پرجمعیت یا اساساً نداشتن مسکن، اختلاف با همسر و فرزندان و مشکلات درمانی - تأثیر نمی پذیرد. آنچه بر الگو تأثیر می کند «ذهنی»<sup>۱۰</sup> است: معنای وضعیت، مساعدت عرضه شده و روابط زنان و مددکاران اجتماعی.

- |                            |                           |                       |
|----------------------------|---------------------------|-----------------------|
| 1. concrete                | 2. basic needs            | 3. self-actualisation |
| 4. group-therapy programme | 5. claming pattern        | 6. relaxation         |
| 7. empowering pattern      | 8. re-biographing pattern | 9. "objective"        |
| 10. "subjective"           |                           |                       |

یافته‌های کرومر - نه‌وو، دست‌کم وقتی نسبت به نیازهای مردم در حال نبرد با فقر مصداق می‌یابد، به عناصر واگرا و کاهنده در نظریهٔ مازلو اشاره دارد. در حالی که مازلو بر آن است که دشوارترین و پیچیده‌ترین وضعیت‌های پریشانی‌آور می‌تواند، بنا به سلسله مراتب هرم نیازها، به رشته‌ای از مشکلات عینی «شکسته شود» و سپس به هر یک از این مشکلات می‌توان جداگانه رسیدگی کرد و راه‌حل آن را پیدا کرد و یافته‌های کرومر - نه‌وو نشان می‌دهد که مردمی که هنوز نیازهای اساسی‌شان برآورده نشده با نیازهایی دیگر، «نیازهایی عاجل‌تر»<sup>۱</sup>، مواجه می‌شوند، و این مواجه‌شدن‌ها از راه‌های متفاوت است و ترتیبی یکسان ندارد.

تحقیق فوق حاکی از آن است که گوش دادن به آنچه زنان فقیر دربارهٔ مساعدتهای رسمی و حرفه‌ای می‌گویند، می‌تواند معنا و مفهوم دخالت‌های کار اجتماعی را دگرگون کند. سخنان این زنان، مسیر کار اجتماعی را به راهی پیشرفته‌تر و عملکردی انسانی‌تر، که با زنان فقیر به مثابه شریک و همراه برخورد می‌کند، سوق می‌دهد.

### نمونهٔ ۳. راهبردهای اقتصادی برای برخورد با فقر

- چندین تحقیق به راهبردهای اقتصادی مقابله با فقر معطوف است (ادین ولاین، ۱۹۹۷؛ جوردن، جیمز، کی و ردلی، ۱۹۹۲؛ کمپسن، ۱۹۹۶). در این تحقیقات، مقولات زیر بررسی می‌شود:
- راهبردهای ناظر بر درآمد مکمل (راه‌های رسمی و غیررسمی و قانونی و غیرقانونی)، الگوهای صرف پول، حوزه‌هایی از زندگی که بیش از همه در معرض پریشانی اقتصادی قرار دارد، پیامدهای اقتصادی و غیراقتصادی تصمیم‌گیری نسبت به کار یا دریافت مزایای رفاهی و عوامل مؤثر بر رفتارهای ناظر بر خرج کردن (ادین ولاین، ۱۹۹۷)؛
  - الگوهای ناظر بر مدیریت پول؛ تأثیر درآمد کم بر برنامهٔ غذایی، سلامت، استفاده از مواد سوختی و آب؛ بدهی؛ و وجوه دیگر تجربهٔ فقر (کمپسن، ۱۹۹۶)؛
  - تغییر وضع بین اشتغال، عدم اشتغال و خویش‌فرمایی در مورد مردان و زنان، انگیزه‌های موجود در پشت این تغییرات، شرایط ایجادکنندهٔ آنها، راه‌هایی که آنها را عقلانی<sup>۲</sup> می‌کنند و تأثیر آنها بر تجارب زندگی (جوردن و دیگران، ۱۹۹۲).

1. "higher needs"

2. rationalised

این تحقیقات و بررسی‌ها بر وجوه اقتصادی زندگی توأم با درآمد کم تمرکز دارند. زمینه مشترک آنها بر این معنا مبتنی است که مردمانی که در فقر زندگی می‌کنند، دارای تجارب و مهارتهایی یگانه و با اهمیت در برخورد با گزینه‌های گوناگون حیات مادی و نظام مزایا هستند، و خاصه در سرکردن با بودجه‌های بسیار اندک مهارت فراوان دارند. اینها تجارب و مهارتهایی است که می‌ارزد بررسی شود. به گفته کمپسن، «مردمانی که با درآمد اندک زندگی می‌کنند، فروطبقه<sup>۱</sup> نیستند. آنها آرزوها و آرمانهایی درست نظیر دیگران دارند؛ می‌خواهند شغل داشته باشند، خانه‌ای شایسته، و درآمدی که با آن بتوانند صورت حسابهایشان را پردازند و کمی پس‌انداز کنند» (کمپسن، ۱۹۹۶: ۱۶۳).

نتایج این تحقیقات نیز زمینه‌ای مشترک دارد. در می‌یابند که مردمان فقیر در تلاش خود برای گذران زندگی دارای انعطاف‌پذیری زیاد و درایت و کاردانی تام هستند. نشان می‌دهند که انتخاب بین نظام رفاهی، که مبلغی بسیار اندک می‌پردازد، و بازار کار، که فقط کمی بیشتر از حالتی می‌پردازد که افراد تصمیم بگیرند در خانه بمانند، تا چه اندازه پیچیده و دشوار است. ادین و لاین (۱۹۹۷) به این نتیجه می‌رسند که به رغم این واقعیت که درآمد زنانی که کار می‌کنند افزایش می‌یابد (و، بنابراین، از شمول آمارهای ناظر بر «فقیران» خارج می‌شوند)، پریشانی کلی آنها عملاً بیشتر می‌شود. علت این امر این است که صرف بیرون رفتن برای کار متضمن مخارج بیشتری است (برای لباس، رفت‌وآمد و مراقبت از کودکان)، در حالی که با از دست دادن برخی مقرری‌هایی که قبلاً می‌گرفتند (مثلاً بیمه درمانی، کمک هزینه اجاره) ملازمه دارد.

جوردن و دستیاران او (۱۹۹۲)، و نیز ادین و لاین (۱۹۹۷)، دریافته‌اند که زنان و مردان دریافت‌کننده پرداختهای رفاهی مایل به ادامه این وضع برای مدتی طولانی نیستند، و بسته به نیازها و توانایی‌های متغیر خود، ترجیح می‌دهند دوره‌هایی از اشتغال و دوره‌هایی از دریافت مزایا داشته باشند. علت این است که نظام رفاهی و نیز بازار اشتغال به تنهایی تضمین‌کننده درآمد کافی برای خانواده آنها محسوب نمی‌شوند.

این تحقیقات، جملگی، حکایت از آن دارد که استفاده از راهبردهای درآمد مکمل مقوله‌ای پویاست و نه ایستا.<sup>۲</sup> یکی از زنانی که ادین و لاین (۱۹۹۷) با او مصاحبه کرده‌اند، نیاز به استفاده

1. underclass

2. dynamic rather than static

از انواعی از راهبردها و تمامی منابع اقتصادی ممکن را به مثابه «پوششی احمقانه»<sup>۱</sup> توصیف می‌کند. بالبو (۱۹۸۷) نیز از عبارت «پوشش احمقانه» استفاده کرده و آن را به عنوان بدیهه‌گویی خلاقانه زنان تعبیر می‌کند. در جوامع رفاهی مدرن، در هر روز، هر هفته و هر ماه، زنان باید درآمد خود را از منابع کوچک و مختلف و ناسازگار و نامربوط به یکدیگر «جمع و جور» کنند. درآمد آنها هرگز از منبعی واحد، پایدار و مطمئن فراهم نمی‌شود.

تحقیق کمپسن (۱۹۹۶) به این نتیجه می‌رسد که چون کمبود شغل وجود دارد، خاصه برای کارگران غیرماهر و نیمه‌ماهر، و مکانهای آموزشی برای جوانان ۱۶ - ۱۷ ساله و بازآموزی کارگران بیکار نیز اندک است، ظاهراً تنها راه عملی برای تضمین درآمد کافی، ترکیبی از رهیافت حداقل دستمزد و رهیافت پرداخت در زمان اشتغال است. بنابراین، نظام تأمین اجتماعی باید به اندازه‌ای انعطاف‌پذیر شود که حرکت و جابه‌جایی بین مشاغل موقتی و کوتاه‌مدت، مشاغل صرفاً نیمه‌وقت و انتقال از اشتغال به عدم اشتغال و خویش‌فرمایی را اجازه دهد (جواردن و دیگران، ۱۹۹۲)، به ترتیبی که افراد بتوانند در چارچوب یک حیات کاری مشروع و بهنجار به خود کمک کنند. علاوه بر این، حذف موانع غیرمالی کار - نظیر مراقبت مناسب از کودکان، تبعیض علیه کارگران سالخورده و بیمار و ازکارافتاده و گرفتاریهای مسکن استیجاری - نیز مشوق افراد می‌شود تا ظرفیتهای بالقوه خود را برای کار خلاق بروز دهند. چنین کاری «مستلزم هماهنگی بس بیشتری در حوزه‌های کلیدی سیاستگذاری ... [و] نیاز به همکاری نه فقط دستگاه‌های دولتی بلکه تمامی نهادهای عمومی و خصوصی است، و کلیه نهادهایی که سیاستهای آنها تأثیری مستقیم بر زندگی مردمان فقیر دارد» (کمپسن، ۱۹۹۶: ۱۷۱).

## بحث

گوش دادن به تجربه یا دانش زندگی فقیران دارای دو هدف است. اول، می‌تواند تصویری دقیق از واقعیت‌های زندگی در فقر ترسیم کند. دوم، فرصتی برای گوش فرادادن به فقیران، به مثابه شریک، به مثابه شهروند، در اختیار قرار می‌دهد، و نقاط نظر آنان را در مبحث فقر وارد می‌کند، و این مبحث را به مرحله‌ای می‌رساند که پرسفورد و ویلسن (۱۹۹۸) «بحثی جامع و شامل»<sup>۲</sup> می‌خوانند. نیروی گوش دادن به دانش زندگی فقیران از امکانی که برای خدمت به این دو هدف

1. "crazy quilt"

2. "inclusive debate"

فراهم می‌کند، سرچشمه می‌گیرد. تحقیقاتی که در این مقاله معرفی شده‌اند، از نظر چارچوب تحقیق، روشهای مورد استفاده، و میزان مشارکت فعال فقیران مورد بحث با یکدیگر تفاوت دارند. مضمون مشترک آنها در این باور نهفته است که مردمان فقیر دارای دانش زندگی حیاتی و مهمی هستند که می‌تواند بر سیاستهایی که به نام آنها به اجرا در می‌آید، پرتوی تازه بیفکند و پیشنهادوری‌ها و سوء تفاهماتی را که نسبت به آنها وجود دارد تغییر دهد. برای مثال، یکی از این پیشنهادوری‌ها این است که مردمی که در فقر زندگی می‌کنند، تمایلی به کار ندارند. یکی دیگر اینکه، بیرون رفتن آنها به خاطر کار به کاهش افسردگی و پریشانی ذهنی‌شان منجر می‌شود و آزادی فردی آنها را افزایش می‌دهد. باز، یکی دیگر این باور است که مردمان فقیر هیچ تصور و اندیشه‌ای نسبت به مقولات انتزاعی نظیر دانش، وقت، یا شهروندی ندارند، یا فاقد علاقه برای تعمق و تفکر در مورد این مقولات هستند. و باز یکی دیگر، این باور که به آنها می‌توان از راههای عینی کمک کرد اما کمک به آنها برای تغییر تجارب درونی‌شان میسر نیست.

همه این سوء تفاهمها و بدفهمی‌ها در مثال‌های فوق به محک می‌خورد. نخست، ثابت می‌شود که فقیران مایل به کار هستند، گرچه شغل‌هایی که برای این محرومان فراهم است لزوماً از افسردگی و پریشانی ذهنی آنها نمی‌کاهد. دوم، در می‌یابیم که فقیران نه تنها صاحب تصور و اندیشه نسبت به مقولات انتزاعی هستند، بلکه به مشارکت و تعمق درباره آنها نیز گرایش دارند. و سوم، روش‌هایی برای کمک و مساعدت می‌توان پیدا کرد که متضمن واکنش و تغییر و حتی دگرگونی آنها باشد.

این مثالها فقط به تعدادی محدود از پیشنهادوری‌ها و سوء تفاهمهای موجود و نادرست نسبت به فقیران مربوط می‌شود، لکن همین‌ها کافی است تا نشان دهد که دانش زندگی آنها تا چه اندازه می‌تواند از لحاظ مسائل تحقیق، سیاستگذاری و عملکردهای مرتبط با فقیران واجد اهمیت اساسی باشد.

گوش دادن به دانش زندگی مددجویان درباره خدمات رفاهی می‌تواند به سیاستگذاران و عاملان اجرایی از جهت شکل دادن به آنچه روزنفلد و سایکس (۱۹۹۸) «خدمات به اندازه کافی خوب» نامیده‌اند، کمک کند - یعنی خدماتی که از لحاظ ایجاد همکاری بین مددجویان و متصدیان اجرایی به شکلی پویا برانگیزنده و سودمند باشد؛ که متأسفانه غالباً در عمل به فراموشی سپرده می‌شود. حتی یافتن تعریفی برای واژه‌هایی چون «کار» و «وقت»، به نحوی که

به فهم متصدیان اجرایی از آنچه فقیران در باب این واژه‌ها می‌اندیشند کمک کند، نیز معمول نیست. آگاهی از این موضوع که یک زن فقیر چه تصویری از بیرون رفتن به خاطر کار دارد، از مقوله اطلاعاتی است که می‌تواند بر سیاستها تأثیر اساسی کرده و باعث بهبود خدمات در ارتباط با اشتغال شود. نیز می‌تواند موجبات کار و اشتغال زنان بیشتری را فراهم کرده و برقراری شرایطی بهتر برای کار آنها را تضمین کند. اگر بکوشیم مقولات مرتبط با دانش زندگی و نفس کار را از جهت تمام وقت یا پاره وقت بودن آن باز تعریف کنیم، نتایج حتی می‌تواند از آنچه هم گفته شد رادیکال تر باشد.

### راههای کشف دانش زندگی

لیستر، در نشست گروهی<sup>۱</sup> راجع به آینده تحقیقات فقر، اعلام داشت که «ما به پایان خطِ الگوهای سنتی تحقیقات فقر رسیده‌ایم» (هیلز، برادشا، لیستر و لويس، ۲۰۰۰: ۲۹۴)، و بر ضرورت تدوین شیوه‌ای در تحقیقات تأکید کرد که «پویاتر، تفاوت‌گذارتر و دمکراتیک‌تر» باشد (۲۰۰۰: ۲۹۶). اما گوش دادن به تجربه زندگی فقیران و آموختن از آنها برای پژوهشگران آسان نیست. رسیدن به جماعت مربوط و مورد نظر دشوار است، سروکله زدن با مصاحبه‌شوندگان گاهی خیلی پیچیده می‌شود و وقت می‌گیرد، و روش‌های کار را باید به صورتی تغییر داد که قابل انطباق با وضعیت‌های گوناگون و غیرمنتظره باشد. آموختن از تجربه زندگی مستلزم درگیر شدن مشارکت‌کنندگان به صورت شریکانی فعال در روند آموزش است. یعنی نباید درباره مردم صحبت کرد بلکه باید با آنها سخن گفت (ATD دنیای چهارم، ۱۹۹۶)، فرصتی که از طریق توسعه روشهای کیفی<sup>۲</sup> میسر می‌شود. پژوهشهای مشارکتی<sup>۳</sup> و تحقیقات معطوف به عمل، دری به سوی آموختن از دانش زندگی مردمان فقیر گشوده است. صرفاً با استفاده از ابزار کمی و عام نمی‌توان به «دانش زندگی» دست یافت. نحوه تحقیق (که ماهواً مشارکتی باشد)، ابزار تحقیق (مصاحبه‌ها یا گروههای هدف یا اقدام مشترک به جای پرسشنامه‌هایی که انفرادی پر شود)، چگونگی تنظیم پرسشها، روش جمع‌آوری اطلاعات مربوط (نظیر پرسشهای باز یا میدان دادن به ملاحظات طرف مصاحبه) و تعامل‌هایی که از طریق آنها پژوهشگران نقش سنتی خود را ترک گویند، جملگی از شمار راهبردهای لازم برای آموختن از مردمان فقیر و آموختن در کنار آنهاست (برتاکس، ۱۹۸۱).

1. panel session

2. qualitative methodologies

3. participatory research

با آنکه از لحاظ روشهای کیفی مورد استفاده شباهتهایی بین سه تحقیق مورد اشاره در این مقاله وجود دارد، لازم است تفاوت‌های آنها نیز بازگو شود. اولی، یعنی تحقیق نهضت ATD دنیای چهارم، داستان یک طرح است، هرچند طرحی مداخله‌گرانه محسوب نمی‌شود. دومی، نمونه‌ای که این نویسنده در آن مشارکت داشت، ارزیابی برخی طرحهای تجربی پس از اجرای آنهاست و سومی، نمونه‌ای از بررسیهای پایه‌ای.

نهضت ATD دنیای چهارم، در میان این سه نمونه، اولین، رادیکال‌ترین و مهمترین آنهاست زیرا برای مشارکت دادن فقیران در طرح خود موضعی فعال و ابتکاری دارد. پروژه‌های دخالتگر در معنای معمول این واژه محسوب نمی‌شود، زیرا هدف آن لزوماً ایجاد تغییر در مشارکت‌کنندگان نیست. هدف آن، کشف و انتشار دانش زندگی جدید است. در این معنا، به طور عمده طرح یا پروژه‌ای دانشگاهی است. صفت «یک بررسی» یا «یک مطالعه»<sup>۱</sup> دقیقاً به آن می‌خورد، زیرا هدف آن، به دست آوردن دانش زندگی و دقیق کردن معنای آن است. با این حال، بررسی یا مطالعه‌ای نیست که در چارچوب یک روش (متدولوژی) شناخته‌شده کار کند؛ بلکه روش کار خود را در انطباق با هدفها و منظورهایش، خود خلق می‌کند. وظیفه دانشورانی که با طرح همکاری داشتند این نبود که درباره دانش زندگی فقیران کنکاش کنند، بلکه این بود که برای روشن کردن و تبیین این دانش با آنها کار کنند. بنابراین، طرح، نمونه یک تحقیق مشارکتی بود که دانشگاهیان و مردمان فقیری که در آن مشارکت داشتند، شریک و همکار اصیل یکدیگر بودند. هدف تحقیق و نوشتن مشترک، تغییر «مردمان فقیر» یا آموزش دادن به آنها نبود. هدف این نبود که به فقیران دانشی «اعطا» شود یا آنها به صورتی تغییر داده شوند که با شیوه زندگی<sup>۲</sup> جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، سازگار شوند. بلکه هدف این بود که به جامعه کمک کند تا به آنهایی که در حواشی اش زندگی می‌کنند گوش فرادهد. همین موضوع، یکی دیگر از وجوه ابتکاری طرح مورد بحث بود. بنا به این طرح، مبارزه علیه فقر را نمی‌توان از راه «آسیب‌شناسی»<sup>۳</sup> فردی، خانوادگی، یا اجتماعی «فقیران» به سامان رساند، بلکه فقط از طریق مبارزه با عوامل «بیگانه‌ساز» اجتماعی و فرهنگی است که می‌توان به هدف مبارزه با فقر دست یافت؛ عواملی که اجازه می‌دهند نهادهای اصلی جامعه مردم را به فراموشی سپارند، نادیده گیرند، و در واقع در شناخت دانش و تجارب مردمی که در حواشی جامعه به سر می‌برند با شکست مواجه شوند (برسفورد و ویلسن، ۱۹۹۸).

1. "a study"

2. lifestyle

3. "pathology"

این‌گونه تحقیقات، مطالعاتی برای سنجش و ارزیابی‌اند - ابزاری کاملاً معمولی و متعارف برای بهبود عملکردها. با این حال، می‌دانیم که مصاحبه‌های عمیق با مردمی که خیلی فقیر بوده و کم‌وبیش به حاشیه رانده شده باشند، چندان معمول نبوده است؛ و این امر به رغم آن بوده که دسترسی به این مردم، خاصه وقتی که طرحی را از دید خود سودمند تشخیص دهند، نسبتاً آسان است. روزنفلد (۱۹۹۷) تأکید می‌کند که آموختن از موفقیت، بخصوص وقتی در ارتباط با مردمی باشد که معمولاً خیلی با موفقیت قرین نبوده‌اند، حائز اهمیت بسیار است. «آموختن از موفقیت» بدین معناست که از عناصر تعامل موفقیت‌آمیز، از شرایط لازم آن، از ماهیت موانع ایجادشده، و از راهبردهای لازم برای غلبه بر این موانع بیاموزیم.

طرح مورد بحث، در وجه ارزیابانه خود، با این تصور غالب عمومی که زنان گرفتار پریشانی‌های شدید اقتصادی در واقع «عواملی از دست رفته» هستند و هیچ امکان و بختی برای تغییر قابل ملاحظه زندگی آنها وجود ندارد، به مبارزه برمی‌خیزد. مکتوبات متعددی که در سطوح سیاستگذاری صادر می‌شود و پرونده‌های قطوری که هر مددکار اجتماعی در ادارات رفاه اجتماعی حمل و نقل می‌کند، جملگی گواه صادقی شیوع این تصور نادرست است. بدین لحاظ که، طبق ادعا، «فقیران» قادر به ایجاد هیچ نوع تحول قابل ملاحظه‌ای در زندگی خود نیستند، پس دلیلی برای رفتار - درمانی پیشرفته یا ارائه خدمات بازتوانی به آنها وجود ندارد. هرچند برخی طرحهای مداخله‌گرانه، در انطباق با دیدگاههای کل‌گرایانه<sup>۱</sup> خود، دارای بعضی توصیه‌ها نسبت به چگونگی کار با مردمان فقیر هستند، تعداد این‌گونه طرحها هنوز بسیار اندک بوده و ترتیب تحقیق و انتشار آنها فاقد نظم و انتظامی است که بتواند تأثیری با معنا بر عملکرد معمول ادارات خدمات اجتماعی برجاگذارد (برای آگاهی از این طرحها و میزان تأثیر آنها، نک: کرومر - نه‌وو، ۲۰۰۳ b). در عین حال، همچنانکه طرح مورد بحث ثابت کرده، توانایی زنان برای تغییر زندگی خود بسیار زیاد است و، بنابراین، ارائه هرگونه مساعدت به آنها در این راه کاملاً موجه محسوب می‌شود. اکنون ثابت شده است که زنان گرفتار پریشانی و درماندگی می‌خواهند و، اگر شرایط مناسب فراهم شود، می‌توانند برای تغییر زندگی خود و نیل به تحرک اجتماعی تلاش کنند.

برای درهم شکستن موانع ذهنی، که فقیران را به صورت افرادی تصویر می‌کند که نمی‌خواهند/ نمی‌توانند کار کنند یا نمی‌خواهند/ نمی‌توانند کمک‌هایی را که برای تغییر

1. holistic



زندگی شان به آنها عرضه می‌شود بپذیرند، ضرورت دارد تا بتوانیم برای کمک به این جماعات کاری بیش از آنچه اکنون صورت می‌گیرد، انجام دهیم.

تحقیقاتی که در نمونه سوم به آنها اشاره شد، روشهای پژوهشی گوناگونی به کار می‌برند - نظیر استفاده از مصاحبه‌ها و پرسشنامه‌ها. در اینجا، پژوهشگران آشنایی چندانی با مشارکت‌کنندگان ندارند، اما با صرف وقت و انرژی می‌کوشند «دروازه‌بانانی» را که می‌توانند معرف مشارکت‌کنندگان مناسب باشند شناسایی کنند. یکی از نکات مهمی که پژوهشگران باید هنگام مصاحبه با فقیرانی که با آنها آشنایی قبلی ندارند در ثبت داستانها و دیدگاههای آنها مدنظر داشته باشند، شکاف موجود در وضعیت اجتماعی پژوهشگر - مصاحبه‌شونده و تفاوت جایگاههای آنهاست (وولف، ۱۹۹۶). توجه به این شکاف در رویارویی‌های دوران تحقیق حائز نهایت اهمیت است، زیرا این مصاحبه‌ها و رویارویی‌ها معمولاً در «عرصه‌ای از دیگران»<sup>۱</sup> صورت می‌گیرد (کرومر - ندو، ۲۰۰۲)، یعنی، عرصه‌ای که در آن، هر مشارکت‌کننده (پژوهشگر و موضوع پژوهش) تصور خود را از دیگری از طریق قالب‌ها یا کلیشه‌های<sup>۲</sup> متعارض می‌گیرد، و بازخوردها<sup>۳</sup> معمولاً حالت ارزیابی - تقابلی<sup>۴</sup> از خود و دیگران پیدا می‌کند.

عامل مهم دیگر در آموختن از دانش زندگی فقیران، ظرفیت و آمادگی برای باور کردن است. آنچه پژوهشگر از موضوع پژوهش می‌شنود، گاهی ممکن است برای محقق که خود در وضعیت فقر بسر نمی‌برد، غریب، خیال‌پردازانه، انتزاعی، یا غیرواقعی جلوه کند، اما او باید بیاموزد که خود را از «تعلیق باور نکردن»<sup>۵</sup> برهاند.

## نتیجه‌گیری

تحقیقات فوق، با سیاستهای ناظر بر مزایای تأمین درآمد، و به‌طور کلی خدماتی که به مردم متکی بر این گونه پرداختها عرضه می‌شود، به معارضه برمی‌خیزند. اکنون که فراخوانی برای پایان دادن به دولت رفاه هر دم در سراسر جهان طنین‌اندازتر می‌شود، گوش دادن به صدای آنهايي که با تکیه بر مزایای تأمین درآمد‌گذران می‌کنند، از همیشه حیاتی‌تر شده است. اما برای آنکه این مسیر جدید در تحقیقات فقر ثمربخش شود، باید پرسشهایی دقیق مطرح کرد. یعنی، فقیر

1. "arena of othering"

2. stereotypes

3. feedbacks

4. counter-assessment

5. "suspension of disbelief"

کیست، چه کسانی در این تحقیقات مشارکت می‌کنند، و چگونه به آنها گوش فراداده می‌شود؟ دانش زندگی چگونه کسب و متراکم می‌شود، روند آن چیست و چگونه می‌تواند به بار بنشیند؟ آیا درگیر شدن خود فقیران در تحقیق لازم است؟ و اگر آری، چگونه؟ چه کسی یا چه چیزی را به سبب این دانش باید هدف تغییر قرار داد؟

برای پژوهشگرانی که می‌خواهند تحقیقات فقر آنها مناسب حال فقیران واقعی باشد، و به کار سیاستها و عملکردهایی بیاید که به بهبود وضع این مردم معطوف است، مسیر دشوار کار جز این نیست.

## منابع

1. ATD Fourth World (1996). *Talk With US Not At Us': How to Develop Partnership Between Families in Poverty and Professionals*. France. ATD Fourth World Publications.
2. Balbo L (1987). *Crazy Quilts: Rethinking the Welfare State Debate from a Woman's Point of View*. In: Showstack-Sassoon A, ed. *Women and the State: The Shifting Boundaries of Public and Private*. London, Hutchinson.
3. Beresford P, Turner M (1997). *It's Our Welfare: Report of the Citizens' Commission on the Future of the Welfare State*. London, National Institute for Social Work.
4. Beresford P, Wilson A (1998). *Social Exclusion and Social Work: Challenging the Contradictions of Exclusive Debate*. In: Barry M, Hallett C, eds. *Social Exclusion and Social Work: Issues of Theory, Policy and Practice*. Dorset, Russell House Publishing.
5. Beresford P, Green D, Lister R, Woodard K (1999). *Poverty First Hand: Poor People Speak for Themselves*. London, CPAG.
6. Bertaux D, ed. (1981). *Biography and Society: The Life History Approach in the Social Sciences*. London, Sage.
7. Edin K, Lein L (1997). *Making Ends Meet: How Single Mothers Survive Welfare and Low-wage Work*. New York . Russell Sage Foundation.
8. Goodwin L (1972). *Do the Poor Want to Work? A Social-Psychological Study of Work Orientations*. Washington DC, Brookings Institution.
9. Goodwin L (1983). *Causes and Cures of Welfare: New Evidence on the Social Psychology of the Poor*. Lexington, Lexington Books.
10. Gordon D, Eliav T (1995). *Vocational Training for Single Mothers Receiving Income Security Benefits*. *Bitachon Socialy* [Social Security] 44: 43-57.

11. Groupe de Recherche Quart Monde-Universite (1999). *Le croisement des savoirs: Quand le Quart Monde et l'Universite pensent ensemble*. Paris, Editions de l'Ateliers-Edition Quart Monde.
12. Hills J, Bradshaw J, Lister R, Lewis J (2000). The Future of Poverty Research: Panel Session. In: Bradshaw J, Sainsbury R, eds. *Experiencing Poverty*. Aldershot, Ashgate.
13. Holman B (1998). *Faith in the Poor*. Oxford, Lion Publishing.
14. Hooks B (1981). *Ain't I a Woman? Black Women and Feminism*. Boston, South End Press.
15. Howe D (1994). Modernity, Postmodernity and Social Work. *British Journal of Social Work* 24: 513-532.
16. Ife J (1997). *Rethinking Social Work: Towards Critical Practice*. South Melbourne. Longman.
17. Jordan B, James S, Kay H, Redley M (1992). *Trapped in Poverty? Labour-Market Decisions in Low-Income Households*. London, Routledge.
18. Kempson E (1996). *Life on a Low Income*. York, Joseph Rowntree Foundation.
19. Krumer-Nevo M (2002). The Arena of Othering: A Narrative Study with Women Living in Poverty and Social Marginality. *Qualitative Social Work* 1(3): 303-318.
20. Krumer-Nevo M (2003a). What Helps in Help? A New Look at the Issue of Help for Women in Deep and Long-Term Economic and Social Deprivation. *Families in Society* 84(2): 169-178.
21. Krumer-Nevo M (2003b). From 'a Coalition of Despair' to 'a Covenant of Help' in Social Work with Families in Distress. *European Journal of Social Work* 6(3): 273-282.
22. Maslow A (1970). *Motivation and Personality*. New York, Harper & Bros.
23. Murray C (1994). *Underclass: The Crisis Deepens*. London, IEA Health and Welfare Unit in association with the Sunday Times.
24. Narayan D, Chambers R, Shah MK, Petesch P (2000). *Voices of the Poor: Crying Out for Change*. New York. Oxford University Press and World Bank.
25. Narayan D, Patel R, Schaff K, Rademacher A, Koch-Schulte S (2000). *Voices of the Poor: Can Anyone Hear Us?* New York, Oxford University Press and World Bank.
26. Narayan D, Petesch P (2001). *Voices of the Poor: From Many Lands*. Washington, DC. Oxford University Press and World Bank.
27. Rosenau, PM (1992). *Postmodernism and the Social Sciences*. Princeton, Princeton University Press.

28. Rosenfeld JM (1989). *Emergence from Extreme Poverty*. Paris. Science & Service ATD Fourth World Publications.
29. Rosenfeld JM (1997). Learning from Success: How to Forge User- Friendly Social Work. *Chevra V'revacha* [Society and Welfare] 17(4): 361-377.
30. Rosenfeld JM, Sykes I (1998). Toward Good Enough Service to Inaptly Served Families and Children: Barriers and Opportunities. *European Journal of Social Work* 1(3): 285-300.
31. Rosenfeld JM, Tardieu B (2000). *Artisans of Democracy: How Ordinary People, Families in Extreme Poverty, and Social Institutions Become Allies to Overcome Social Exclusion*. Lanham, MD, University Press of America.
32. Tardieu B (1999). Building a Partnership with 'Fourth World Families': The Severely Poor as Leaders. In: Ben Arieh A, Zionit Y, eds. *Children in Israel on the Threshold of the New Millennium*. Jerusalem, National Children's Welfare Council and Ashalim.
33. Wolf DL (1996). Situating Feminist Dilemmas in Fieldwork. In: Wolf DL, ed. *Feminist Dilemmas in Fieldwork*. Boulder, Westview Press.